

آمریکازدهها

رضوانی

نویسنده فرانسوی زبان ایرانی

ترجمه رضا سید حسینی

انتشارات ناهید

تهران، ۱۳۹۸

امروز صبح: لویپوت^۱ وقتی که بیدار شد به من گفت:

- هی، سیپریوش.

آستینم را گرفت و تکان داد، و چنان محکم تکان داد که آستین در دستش ماند! بعد گفت:

- هی، سیپریوش^۲، بیدار شو! آجان هست!

وحشت زده از جا پریدم:

- چی؟ کجا؟ کدوم آجان؟

لویپوت توی لباس های ژنده اش می خندید: «هی هی هی!» دماغش را توی دامن پاره اش کرده بود و می خندید. بازهم یکی از چاخان های این شیطان پررو. من دوباره در جایمان که از مقوای موج دار بود دراز کشیدم و برای تسکین هیجانی که این پیرزن دیوانه دچارم کرده بود بازهم کمی خوابیدم. او، در این میان با یک ته شیشه شراب قرمز مشغول توالی بود. البته منظورم توالی داخلی است،

1. Loupiote

2. Cypriuche

چون که شراب قرمز بین ماها خیلی طرفدار دارد. نمی‌دانم از کجا یک هویج پیدا کرده بود. درهرحال همراه شرابی که می‌خورد، هویجش را هم گاز می‌زد و جویدن هویج بدجوری صدا می‌کرد.

از میان مژه‌هایم، آسمان را تماشا می‌کردم، این آسمان همیشه آبی که شهر کن را دربر گرفته است. و توی دلم می‌گفتم: «خوب، سپریوش، بازهم یک روز قشنگ شروع می‌شود. ناوگان از پریروز اینجا است و ملوان‌ها شروع می‌کنند به سرازیر شدن روی اسکله و کروازت! اگر همین امشب حساب دوتایشان را نرسید، خوب، معلوم است که واقعاً پیر شده‌اید.» آری، داشتم این‌ها را به خودم می‌گفتم؛ نه با کلمات، نه، نه، بلکه با سیلان‌های الکتریکی، با قوه محرکه داخلی. خلاصه با فکر بود که من این‌طور با خودم حرف می‌زدم، چون ظاهراً خوابیده بودم و لوپیوت عزیز من هویجش را گاز می‌زد و با نوشاک قرمز جگرش را جلا می‌داد و اصلاً به فکرش نبود که پیرمرد بیچاره... چه چیزش؟ ها... شریک زندگی‌اش... آه، آه... بلی شریک... اما شریک عاشق! این را برای کسانی اضافه می‌کنم که نمی‌فهمند روابطی که ما را به هم... خوب، ولش!

قبل از هر چیز باید بگویم که ما کاملاً «آمریکانویاک» هستیم. این بیماری ما چیزی است مثل خارش. «آمریکایی = خرت، خرت، خرت» البته فقط ملوان‌های آمریکایی! وقتی که آن‌ها توی اونیفورم سفیدشان مثل کرم‌های گنده اطواری می‌شوند، آن وقت، باور نمی‌کنید که چطور این خارش شروع می‌شود و دل‌مان می‌خواهد که آن‌ها را در گوشه یک کوچه تاریک ناکار کنیم. لوپیوت درست مثل اینکه یک جرعه زیادی زده باشد (و این اغلب برای او پیش می‌آید) تلوتلوخوران به طرف ملوان تنها پیش می‌رود و وقتی که کنار او می‌رسد، نیم‌تنه او را می‌گیرد و